

وحدت دین و فلسفه در حکمت متعالیه

فتحعلی اکبری^۱

چکیده

«وحدت دین و فلسفه» در دوره‌ی اسلامی مهمترین مساله‌ای است که از زمان فارابی تا دوره‌ی مکتب فلسفی اصفهان و تاکنون بایستی مورد توجه قرار بگیرد. مسلمانان، همزمان با گسترش اسلام در سرزمین‌هایی که دارای حوزه‌ی درس فلسفی بودند و با نهضت ترجمه، به ویژه از قرن سوم هجری بدین سو، به ذهنیتی و درکی آن چنان وسیع دست یافتند که فلسفه‌ی یونان نیز در آن جای گرفت.

ما همین ذهنیت و درک وسیع را که گنجایش فلسفه یونانی را نیز پیدا کرد «فلسفه اسلامی» می‌نامیم. این فلسفه از زمان فارابی و اخوان الصفا تا مکتب اصفهان در راه اثبات وحدت دین و فلسفه گام برداشته است. وحدتی که نخست به اجمال بیان شد و در حکمت متعالیه تفصیل یافت.

این حکمت با همه‌ی اشتراکی که با عرفان نظری، حکمت اشراق، حکمت مشاء، علم کلام و علم حدیث دارد، از این لحاظ ممتاز است که حکمتی است متعالی و حقیقتی است بسیط که در پر توسعه‌ی وجودی خود، همه‌ی این‌ها را به هم می‌رساند و منطبق درونی آن اصالت دادن به قرآن و عرضه‌ی همه‌ی آن‌ها به قرآن است. در این حکمت نسبت برهان و عرفان به قرآن نسبت محدود به نامحدود است. از این رو، کتاب الهی و به تبع آن، سنت قطعی می‌تواند، به عنوان حد وسط برهان عقلی قرار بگیرد. تعالی این حکمت بدان پایه است که از ناسوت قرآن فراتر می‌رود و به ملکوت نازله‌ی آن بسنده نمی‌کند، بلکه با شهود حقایق به باطن آن که از ام‌الکتاب است و مصون از عربی و عبری و سایر زبانهاست، نایل می‌گردد و بدین ترتیب، باب معارف دقیق را به روی مفسران قرآن می‌گشاید. او قرآن را نوری می‌داند که عقل در سایه آن بینا می‌شود. لذا صدرالمتالهین در مقدمه‌ی تفسیر آیه الکرسی شکر خداوند را چنین به جای آورده است: الحمد لله الذی جعلنی ممن شرح صدره للاسلام فهو علی نور من ربه.